

# در ادامه اعمال فشار بر شهروندان بهایی

تمدید قرار بازداشت موقت فرهود اشتیاق؛  
ضرب و شتم و تفتیش خشونت بار منزل عنایت الله سنایی

کمیته گزارشگران حقوق بشر - پس از گذشت حدود دو ماه و نیم از بازداشت فرهود اشتیاق شهروند بهائی و انتقال وی به زندان مشهد، قرار بازداشت موقت وی به مدت دو ماه دیگر تمدید شد.

طبق گزارشهای رسیده، فرهود اشتیاق، شهروند بهائی ساکن اصفهان در تاریخ ۶ تیرماه ۹۰ پس از ورود نیروهای امنیتی به منزلش بازداشت شد و به زندان اطلاعات شهر مشهد منتقل و همچنان در سلولهای انفرادی این زندان بدون تفهیم اتهام، نگهداری میشود و به تازگی دوره<sup>۶</sup> غیرقانونی بازداشت موقت وی به مدت دو ماه دیگر تمدید شده است.

این درحالی است که همسر و دو دختر خردسال ایشان برای ملاقات با وی به دلیل بعد مسافت از اصفهان تا مشهد با مشکلات زیادی روبه رو هستند.

فرهود اشتیاق پیشتر نیز در تاریخ ۹ اسفندماه سال ۱۳۸۹ بازداشت و در روز ۵ اردیبهشت ماه سال جاری با تودیع وثیقه ۵۰ میلیونی از زندان دستگرد اصفهان آزاد شده بود.

همچنین در خبری دیگر و در ادامه اعمال فشار بر شهروندان بهایی، بعداز ظهر روز دوشنبه چهاردهم شهریورماه، چهارتن از ماموران امنیتی با در دست داشتن حکم تفتیش از سوی دادگستری، به منزل آقای عنایت الله سنایی مراجعه کرده و ضمن ارباب، توهین و فحاشی به ایشان و باورهای دینی وی، اقدام به ضبط کتب و آثار مربوط به دیانت بهایی و نیز پاره کردن تصاویر مذهبی کردند. این تفتیش خشونت بار در حالی صورت گرفت که یکی از ماموران در مقابل اعتراض آقای سنایی نسبت به توهینها و رفتار غیر قانونی، وی را مورد ضرب و شتم قرار داده و ضربه‌ای به صورت ایشان وارد کردند که منجر به بروز درد شدید در صورت و گوش شد. در نهایت با مراجعه به بیمارستان پزشکان اعلام کردند که این ضربه موجب به پارگی پرده<sup>۶</sup>

گوش آقای سنایی شده است.

گفتنی است، همسر آقای سنائی (طره تقی‌زاده) از سال گذشته به دلیل اعتقاد به دیانت بهایی به ۲۲ ماه حبس تعزیری محکوم و در زندان ساری نگهداری می‌شوند و این در حالی است که آقای سنایی پیش‌تر طی چند نامه‌ی سرگشاده، خطاب به مقامات قضایی، اعتراض خود را نسبت به حکم غیرعادلانه‌ی حبس همسرش اعلام کرده بود.

اعمال فشار بر شهروندان بهایی در شرایطی صورت می‌گیرد که بر اساس ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر «هرکس حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و مذهب بهره‌مند گردد، این حق شامل آزادی تغییر مذهب یا باور و نیز آزادی اظهار مذهب یا باور به شکل آموزش، عمل به شعائر، نیایش و بجای آوردن آیین‌ها چه به تنهایی و چه به صورت جمعی نیز می‌گردد.»

---

## سرکوب و توقیف رسانه‌ها را متوقف کنید!

هفته نامه شهروند امروز و روزنامه روزگار در تاریخ ۱۴ شهریور توقیف شدند. گزارشگران بدون مرز سرکوب آزادی بیان و تظاهرات مسالمت‌آمیز و بازداشت روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران را در ارومیه و تبریز محکوم می‌کند. علیرغم ژست‌های ظاهری "گشایش فضا" از سوی رژیم اما سرکوب رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران ادامه دارد. هفته نامه شهروند امروز و روزنامه روزگار در تاریخ ۱۴ شهریور توقیف شدند. گزارشگران بدون مرز سرکوب آزادی بیان و تظاهرات مسالمت‌آمیز و بازداشت روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران را در ارومیه و تبریز محکوم می‌کند.

هفته نامه شهروند امروز در تاریخ ۱۴ شهریور به دستور هیات نظارت بر مطبوعات ارگان سانسور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به اتهام "توهین و افترا به مقامات مسئول" توقیف شد. این هفته نامه وزین پیش از این در تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۸۷ توقیف شده بود و در تیرماه

سال جاری فعالیت مجدد خود را آغاز کرده بود.

در همین روز روزنامه روزگار به دستور "شعبه نهم بازپرسی دادسرای فرهنگ و رسانه" به مدت دو ماه توقیف شده است. سایت دادسرای تهران علت توقیف این روزنامه را "اعلام جرم دادستان عمومی و انقلاب تهران به اتهام تبلیغ علیه نظام و انتشار مسایل محرمانه کشور" اعلام کرده است. روزگار دوره‌ی جدید انتشار خود را از دی ماه ۱۳۸۹ آغاز کرده بود.

در دو هفته‌ی اخیر رد طرح احیای دریاچه اورمیه از سوی مجلس شورای اسلامی، اعتراضات و تظاهرات‌های متعددی را در شهرهای مختلف آذربایجان از جمله ارومیه و تبریز در پی داشته است. از سوی یونسکو بعنوان یکی از ذخیره‌های بیوسفری جهان ثبت شده است. اعتراض مسالمت‌جویانه‌ی شهروندان از سوی نیروی‌های انتظامی و سپاه پاسداران به شدت سرکوب شده است. در همین مدت صدها شهروند از جمله روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران بازداشت شده‌اند. رحیم غلامی در تاریخ ۸ شهریور ماه در شهر اردبیل برای انتشار اعتراض‌نامه‌ای به بی‌عملی مسئولان رژیم در برابر فاجعه خشک شدن دریاچه ارومیه به همراه تعدادی دیگر از فعالان مدنی این شهر بازداشت شد. این روزنامه‌نگار پیش از این در فروردین ۱۳۸۷ توسط ماموران امنیتی در اردبیل بازداشت شده بود. همکار نشریه‌های "مهر اردبیل"، "فروغ آذربایجان"، "یاشیل مغان" و "یاریاق" از ۶ آبان ۱۳۸۸ تا آبان‌ماه ۱۳۸۹ را در زندان آزاد سپری کرده بود.

فرانک فرید نویسنده مترجم، عضو کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز نسبت زنان و همکار سایت مدرسه فمینیستی در تاریخ ۱۲ شهریور در یکی از خیابان‌های تبریز دستگیر شده است. دلایل این بازداشت‌ها از سوی مقامات قضایی اعلام نشده است.

با آنکه گزارشگران بدون مرز از آزادی ده‌ها زندانی سیاسی در ایران استقبال می‌کند. اما خواهان آزادی بدون قید و شرط همه‌ی روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران زندانی است. علیرغم اعلام "عفو" ده‌ها زندانی سیاسی از سوی رهبر جمهوری اسلامی به مناسبت عید فطر، اما ایران همچنان با ۲۵ روزنامه‌نگار و ۱۷ وب‌نگار زندانی یکی از بزرگترین زندان‌های جهان برای حرفه‌کاران رسانه‌هاست. تعداد زیادی از زندانیان آزاد شده به پایان مدت محکومیت خود نزدیک بودند و یا به شکل قانونی می‌توانستند از آزادی مشروط بهره‌مند شوند. از لیست زندانیان گزارشگران بدون مرز محمد پورعبدالله، امیر اصلانی و

کیوان فرزین آزاد شده‌اند.

محمد پورعبدالله دانشجو و وب‌نگارپیشرو در تاریخ ۲۴ بهمن ماه ۱۳۸۷ بازداشت و در تاریخ ۲۳ آذر ماه ۱۳۸۸ از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران با اتهاماتی چون " اجتماع و تبانی و تبلیغ علیه نظام " به شش سال زندان محکوم شد. شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر این محکومیت را به سه سال تقلیل داد. در آبان‌ماه ۱۳۸۹ مقامات قضایی با درخواست آزادی مشروط علیرغم گذشت نیمی از محکومیت و مخالفت کردند. امیر اصلانی، دانشجوی رشته برق دانشگاه علم و صنعت و مدیر یک شرکت نرم‌افزاری در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۸۸ در برابر محل کارش بازداشت شد. وی بیش از ۲۵۰ روز را در سلول‌های انفرادی زندان اوین بسر برد. در مهرماه همان سال به چهار سال زندان محکوم شده بود. کیوان فرزین روزنامه‌نگار فرهنگ و آهنگ در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت و در مرداد ماه شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی به دو سال زندان محکوم شده بود.

---

## شورش‌های جهان عرب

Perry Anderson in Luxemburg – Linksnet – برگردان ناهید جعفرپور

شورش‌های عربی سال ۲۰۱۱ نوعی نادر از رویداد های تاریخی است: زنجیره ای از خیزش‌های سیاسی که مانند جرقه ای از یک کشور به کشور دیگر سرایت کرده و مجموعه مناطق جهان را شعله ور ساختند. یک چنین مسئله ای در گذشته تنها درسه مورد شناخته شده اند: جنگ‌های استقلال طلبانه آمریکای جنوبی بین سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۵ و انقلاب‌های اروپائی بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ و فروپاشی اروپای شرقی بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱. هر سه این وقایع در تاریخ از جایگاه مشخص و زمان مشخص برخوردارند. وقایع اخیر جهان عرب هم به همان گونه جایگاه خویش را در تاریخ خواهند داشت.

از زمان اولین جرقه ماه دسامبر ۲۰۱۰ در تونس تا شعله ور شدن مصر، بحرین، یمن، لیبی، عمان، اردن و سوریه، بیش از سه ماه طول نکشید به همین خاطر هرگونه تجزیه تحلیلی آنزمان هنوز زود بود. رادیکال

ترین سه مورد خیزش‌های گذشته در سال ۱۸۵۲ با شکستی کامل روبرو گشت. دو مورد دیگر موفقیت آمیز بودند حتی اگر که میوه پیرویشان تلخ بود و با امیدهای سیمون بولیوار و بریل بوهرلی سروکاری نداشتند. سرنوشت نهائی آنها می‌تواند راه‌هائی باشد که شورش عربی به آن ختم می‌شود اما ممکن هم هست که این شورش‌ها منحصر به فرد باشند.

دو ویژگی خاورمیانه و آفریقای شمالی برای مدتی طولانی جایگاهی خاص در سیاست روز ما خواهد داشت. اولین ویژگی مدت زمان غیر قابل مقایسه و شتابی است که با آن امپریالیسم غربی این منطقه را در فاصله صد سال گذشته در کنترل خود قرار داده است. تسلط استعماری بر آفریقای شمالی از مراکش گرفته تا مصر تا قبل از جنگ جهانی اول میان فرانسه و ایتالیا و انگلستان تقسیم شده بود؛ در حالیکه در خلیج فارس تعدادی از تحت‌الحمایه‌های بریتانیا وجود داشت و عدن پایگاه خارجی بریتانیا/هندوستان شده بود. بعد از جنگ پس‌مانده‌های امپراطوری عثمانی به انگلیس و فرانسه رسید بطوری که در آخرین تاخت و تاز فاتحان اروپائی، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و اردن بدست آنان افتاد. استعمار رسمی دربخش بزرگی از جهان عرب بعداً انجام پذیرفت. کشورهای جنوب‌صحرائی آفریقا، جنوب شرقی آسیا، شبه‌قاره هند، آمریکای لاتین خیلی قبل‌تر از بین‌النهرین یا شرق مدیترانه اشغال شدند. استعمار رسمی کشورهای عربی درست برعکس این مناطق با یک سری جنگ‌ها و دخالت‌های بی‌وقفه دوران فرا استعماری همراه بود.

این دوره در سال ۱۹۴۱ با کمپین بریتانیائی‌ها که مجدداً در عراق رژیم دست‌نشانده را روی کار آورده بودند آغاز گشت و با ایجاد دولت صیہونیستی بر خرابه‌های شورش عربی در فلسطین که در فاصله سال‌های ۱۹۳۸/۱۹۳۹ از سوی بریتانیائی‌ها سرکوب گشت، گسترش داده شد. حکومت استعماری روبرشد که برخا بعنوان یک شریک و برخا بعنوان قدرت اجباری و همواره هرچه بیشتر بعنوان دلیل اصلی تجاوز منطقه‌ای عمل می‌کرد، بعداً همراه بود با حضور آمریکا بجای فرانسه و انگلیس بعنوان بالاترین قدرت خشونت بر فراز جهان عرب. از جنگ جهانی دوم به بعد در هر دهه شاهد خشونت توسط حکومت‌ها و یا مهاجرین تازه میباشیم. سال ۱۹۴۰ گرفتن نکهه ۱ توسط اسرائیل در فلسطین. سال ۱۹۵۰ حمله انگلیسی/فرانسوی/اسرائیلی به مصر و دخالت آمریکائی‌ها در بحران لبنان. سال ۱۹۶۰ جنگ ۶ روزه میان اسرائیل، مصر، سوریه و اردن. سال ۱۹۷۰ جنگ یوم‌گیپور. جنگی که نتیجه اش

توسط آمریکا معین شد. سال ۱۹۸۰ حمله اسرائیل به لبنان و سرکوب انتفاضه فلسطینی. در سال ۱۹۹۰ جنگ خلیج و آخرین دهه حمله آمریکا به عراق و اشغال عراق. حال سال ۲۰۱۱ بمباران ناتو در لیبی. البته این به آن معنی نیست که هر عملیات جنگی درواشنگتن و لندن و پاریس یا تلاؤید تصمیم گیری شد. جنگ های نظامی غالباً منشاء شان در محل شکل میگیرد: جنگ داخلی در یمن در سال ۱۹۶۰، اشغال مراکشی صحرای غربی در سال های ۱۹۷۰، حمله عراق به ایران سال های ۱۹۸۰، و حمله کویت در سال های ۱۹۹۰. اما بندرت در این منطقه کاری انجام می گیرد بدون مشاهده دقیق قدرت های امپریالیستی - هر جایی که لازم باشد - چه به لحاظ مالی و چه به لحاظ اعمال خشونت.

دلایل هوشیاری خارق العاده اروپائی/ آمریکائی و نفوذ در جهان عرب روشن است. از سوئی کشورهای عربی سرچشمه ذخایر نفتی جهانند که برای اقتصاد انرژی غرب تعیین کننده می باشند. از این روی قوس گسترده ای از موقعیت های استراتژیک نیروهای دریائی و هوائی و سرویس های اطلاعاتی در طول سواحل خلیج بسمت پایگاه های عراق که عمیقاً به قلمرو امنیتی مراکشی، یمنی، اردنی و مصری حمله می کنند، ایجاد شده است. از سوی دیگر وضعیتی هم که اسرائیل در مقابلش قرار دارد دارای اهمیت است و با توجه به این مسئله باید از اسرائیل هم محافظت شود. آمریکا خانه لوبی های صیهونیست است. کسانی که قدرتمند ترین جامعه مهاجرین آمریکا میباشند و در این کشور ریشه دارند و هیچ رئیس جمهوری و هیچ حزبی جرئت سرزنش کردنشان را ندارد و اروپا هم بالاخره گناه هلوکاست را با خود حمل می کند. از زمانی که اسرائیل خودش یک قدرت اشغالگر شده است و هنوز منافع غرب را دنبال می کند، کسانی که از اسرائیل محافظت می کنند، هدفی برای حملات تلافی جویانه گروه های اسلامی شده اند. گروه هایی که درست بمانند زمان ارگون و له که از ابزار تروریستی برای تحکیم مناسبات امپریالیستی در منطقه استفاده می کردند، ترور می کنند. هیچ بخشی از جهان در مقایسه با این منطقه در مقابل منافع هژمونی طلبانه این چنین ایستادگی نکرده است.

ویژگی دوم جهان عرب مدت زمان و شتابی است که استبداد ها و حکومت های خشونت بار یکی بعد از دیگری بر این منطقه حکومت نموده اند. در طول سی سال گذشته دولت های دمکراتیک از آمریکای لاتین گرفته تا کشورهای جنوب صحرای آفریقا و بطرف آسیای جنوب شرقی گسترش یافته اند. در خاورمیانه و آفریقای شمالی یک چنین چیزی اتفاق نیافتاده. در اینجا حتی کوچکترین مستبد ها هم از نفوذ خود بدون مزاحمت بهره

برده اند. خانواده سعودی - که معنای مناسبش خانواده سیسیلی است ( منظور مافیائی) - و مهمترین حامیان سلطه آمریکا در منطقه می باشند و از زمان ملاقات روزولت با شاه ابن سعود در سال ۱۹۴۵ در حدود صد سال بدون مزاحمت بر این شبه جزیره حکومت کرده اند. شیوخ کوچک کشورهای خلیج و عمان که توسط قدرت استعماری بریتانیائی در زمان " ایالت تروسیال ۳" روی کار آمدند درست مانند یاری کنندگان وهابی واشنگتن در عربستان سعودی طوری تظاهر کرده اند که گویا زیردستانشان هم حق نظر دارند. سلسله های هاشمی و علوی در اردن و مراکش - که در ابتدا مخلوق بریتانیا و سپس ارثیه استعمار فرانسوی بودند - توانستند قدرت دولتی را از طریق سه نسل حاکمان خود کامه سلطنتی حفظ کنند. شکنجه و قتل در این رژیم ها - بهترین دوستان غرب در این منطقه - مسئله ای روزمره است.

دولت های جمهوری این زمان هم هر کدامشان یک دیکتاتور بیرحم بودند و غالبا حکومتشان کمتر از یک سلطنت نبود. حکومت اینها هم اصلا قابل مقایسه با هیچ کجای دنیا نیست؛ قذافی ۴۱ سال بر قدرت، اسد و پدرش ۴۰ سال، صالح ۳۲ سال، مبارک ۲۹ سال و بن علی ۲۳ سال. تنها ارتش الجزیره که بمانند ژنرال های زمان دیکتاتوری نظامی برزیلی، ریاست جمهوری را بین خود می چرخاند، این قاعده را شکست و بخاطر موقعیت خاصش به آسانی نمی شد بر رویش هژمونی اعمال نمود. دیکتاتور مصر که سال ۱۹۷۳ تنها از طریق حمایت آمریکا از یک شکست نظامی نجات یافت، به عنوان سرباز مورد اعتماد واشنگتن عمل کرده و از آن پس وابستگی اش به آمریکا کمتر از وابستگی پادشاهی عربستان سعودی به آمریکا نبود. حکومت یمن به قیمتی ارزان برای مبارزه با ترور خریداری شد. حاکم قدرتمند تونس یک سیستم طرفدار اروپا را ایجاد نمود۴ که بیشتر جانب فرانسه بود. رژیم های الجزایر و لیبی که از درآمدهای بالای ذخایر زمینی شان لذت میبردند، فضای باز بزرگی برای خودمختاری داشتند؛ در مورد الجزایر نیاز بود تا تائید غربی ها را برای سرکوب اپوزیسیون اسلامی بدست آرند. در مورد لیبی برای اینکه گذشته را جبران کنند و تجارت خوب و پر منفعت با ایتالیا داشته باشند. سوریه خود به تنهایی یک رقیب بزرگ بود که بدون بدست آوردن مجدد بلندی های جولان که از سوی اسرائیل اشغال شده است، حاضر به قبول نمیشد، که منابع فسیلی لبنان توسط پول عربستان سعودی و سرویس های اطلاعاتی غربی منهدم شدند. با این حال این استثنا هم بدون مشکل در اتحاد نظامی برای عملیات طوفان صحرا گنجانده شد.

میان این دو ویژگی منطقه یعنی ادامه تسلط سیستم امپریالیسم آمریکا و ادامه کمبود نهاد های دمکراتیک یک رابطه وجود داشت. در واقع این یک استنتاج ساده نیست. هر جایی که دمکراسی خطری برای سرمایه باشد، آمریکا و متحدینش تردید در از بین بردن آن ندارند. درست بمانند سرنوشت مصدق در ایران و یا آربینز در گواتمالا، آلوده در شیلی و یا همین حالا آریستید در هائیتی. همچنین برعکس هم صادق است هرکجا حکومت مطلق نیاز است بخوبی از این حکومت محافظت میشود. مستبدین عرب با تکیه بر کمک مالی قبایل و کار سخت مهاجرین، چرخهای استراتژیک پاکس آمیریکانا می باشند. پاکس آمیریکانا کسانی هستند که برای بقایشان پنتاگون در جلسه بعدی خود یک مداخله نظامی را تصمیم گیری نمود. این دیکتاتور ها - بی تفاوت از اینکه پادشاه هستند یا رئیس جمهور - که بر مراکز بزرگ بومی و شهرهای بزرگ این منطقه حکومت می کنند، برای چیز دیگری به لحاظ تاکتیکی مفید بودند. این طیف رهبران بیرحم خشونت بار تا حد زیادی از سوی آمریکا حمایت و محافظت و حتی به وجود آمدند و یا مجبور به همکاری شدند. هر کدام از آنها در جوامع خود ریشه آبا اجدادی داشتند که توسط واشنگتن آبیاری میشد.

بنا بر گفته ای از لنین " جمهوری دمکراتیک شکل سیاسی ایدآل برای سرمایه دارست". از سال ۱۹۴۵ هیج استراتژی غربی مخالف این نظر نبود. امپراطوری اروپا/آمریکائی در اصل ترجیح می دهند با دمکرات های عرب سر و کار داشته باشند تا دیکتاتورها. حداقل تا زمانیکه آنها به هژمونی آمریکا احترام بگذارند. بندرت از سال ۱۹۸۰ به بعد کشورهای دمکراتیک منطقه مشکلی برای آمریکا به وجود آورده اند. برای چه این روند در خاورمیانه و آفریقای شمالی اجرا نمیشود؟ عمدتاً بدین دلیل که آمریکا و متحدینش از این ترس داشتند که آراء عمومی بدلیل تاریخ طولانی مدت خشونت امپریالیستی در این منطقه و سرکوب دائمی توسط اسرائیل در انتخابات موفقیتی را برای آنان به همراه نیاورد. این خود مسئله ای است که با سرنیزه یک حکومت ارباب رعیتی به وجود آورد و آراء کافی برایش فراهم نمود - درست بمانند عراق - . انتخابات آزاد قضیه ای دیگر است. اگر آنها در انتخابات پیروزی ای دمکراتیک نیروهای اسلام گرا که بعنوان نیروهای متمایل به منافع غرب هستند را بدست آوردند، در این صورت اروپا و آمریکا از اخراج و ظلم و ستم آنها استقبال می کنند. زیرا منطق امپریالیستی و منطق دیکتاتوری با یکدیگر در هم تنیده اند.

خوب حال سؤال اینجاست که چرا حالا در این منطقه این شورش ها



انجام پذیرفته اند؟ ده ها سال است که حکومت غیر قابل تحمل این دیکتاتورها غیر قابل تغییر همچنان ادامه داشته است. بدون اینکه شورش های توده ای بر علیه آنها به وجود آید. زمان این خیزش ها را نمی توان با اهداف آنان توضیح داد. همچنین کمتر قابل قبول است که آنرا با اشکال جدید ارتباطات الکترونیکی نسبت داد؛ انتقال برنامه از الجزیره (تلویزیون الجزیره)، ارتباطات فیس بوک و توئیتر روح جدیدی به این شورش ها دادند. اما نمیتوانستند آنرا توجیه کنند. پاسخ این مسئله جرقه ای بود که شعله را در منطقه گسترش داد. همه چیز با مرگ نامیدانه سبزی فروش فقیر تونس آغاز گشت. درزیر شوک ها و تکان های جاری جهان عرب تنش های اجتماعی شدید در محل کار قرار داشت؛ قطبی شدن درآمدها، بالا رفتن قیمت مواد غذایی، مشکل مسکن و همچنین بیکاری شدید بین جوانان.

تا به امروز میان منابع عمیق تر اجتماعی و اهداف سیاسی شورش های عربی تقریبا جدائی کاملی وجود داشته است. بخش این مسئله خود را در ترکیب قوی گروه هائی که در این شورش شرکت کرده اند نشان میدهد. در شهرهای بزرگ - بجز منامه در بحرین - در مجموع کسانی که دیده شده اند تهیدستان نبودند که قدرتمند به خیابانها گسیل شدند. یک اعتصاب عمومی پایدار از سوی کارگران در ابتدا حالا شکل گرفته است. دهقانان که اصولا هنوز خود را نشان نداده اند. مسئول این مسئله ده ها سال سرکوب دولت پلیسی بوده است که هر گونه سازماندهی جمعی تهیدستان را مانع بوده است. احتیاج به زمان است تا این تجربیات از نو تجدید شوند. اما شکاف میان اجتماعی و سیاسی نتیجه تحولات ایدئولوژیکی است که در آن جوامع در فاصله همان ده ها سال رخ داده است. این امر خود را در کاهش اعتبار ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم و جدائی از عقاید رادیکال مذهبی نشان میدهد. تحت چنین شرایط ایجاد شده توسط دیکتاتور ها، زبان شورش در گفتمان سیاسی تنها مخالفت با دیکتاتور و سرنگونی دیکتاتور است و نه چیز بیشتری.

از نو باید آزادی و برابری در هم گره بخورند. بدون این ارتباط قیام ها به نوع پارلمانی نظم قدیم ختم میشوند که عکس العمل بهتری از گذشته به تنش های اجتماعی و انرژی ها نخواهند داشت. برای چپ دوباره متولد شده در جهان عرب باید بالا ترین هدف استراتژیک پل زدن میان این شکاف (پیوند میان آزادی و عدالت و برابری) در هر شورش که برای آزادی سیاسی مبارزه می شود و فشار اجتماعی بهترین امکان بیان جمعی را فراهم می سازد، باشد. این شامل از یکسو تقاضا

برای لغو کامل تمامی قوانین اضطراری، انحلال دولت، گرفتن قدرت از خاندان رهبری، حذف تمامی نشانه های رژیم سابق از دولت جدید و پیگرد قانونی رهبران دولت. از سوی دیگر دقت و توجه و بکار بردن خلاقیت در تک تک تصمیمات و مفاد قانون اساسی جدیدی که باید تنظیم گردد - اگر که می خواهیم باقی مانده های سیستم سابق جابجایی شوند - شرایط اساسی چنینند: آزادی بیان بدون قید و شرط و حق تشکل برای اتحادیه ها و سازمانهای مدنی، نمایندگی تناسبی بجای رای گیری اکثریت در سیستم انتخاباتی، جلوگیری از ریاست جمهوری هائی با اختیار تام، پیش گیری از رسانه های دولتی و همچنین خصوصی و منوئل های ارتباط جمعی و هم چنین ایجاد شبکه کمک های اجتماعی برای محرومین و کسانی که از بنیه ضعیف مالی برخوردارند. فقط در چنین چهارچوب بازی می توان تقاضا برای عدالت اجتماعی را که در آغاز شورش وجود داشت و همچنین با آزادی پیوند دارد را به واقعیت تبدیل کرد.

این قابل توجه است که خیزش ها دقیقا یک مشخصه را نشان نمیدهند. در مشهورترین تمامی خیزش های اروپائی سال های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نه تنها دو بلکه سه نوع از خواسته های اساسی در هم دیگر تنیده بودند: سیاسی، اجتماعی، ملی. خوب حالا در شورش های عربی سال ۲۰۱۱ چگونه است؟ جنبش مردمی در این سال تا آخرین روز حتی یک تظاهرات ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی را برپا نکرد. حکم تاریخ در باره ناسیونالیسم عربی بعد از شکست ناصریسم در مصر بی شک یکی از دلایل است. اینکه از سوئی مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا از سیاست رژیم های سرکوبگر سوریه، ایران و لیبی در چشم هواداران مقاومت غالبا قابل تشخیص نبود و از سوی دیگر جنبش مقاومت مدل سیاسی آلترناتیوی نداشت. با این حال قابل توجه است که مبارزه ضد امپریالیستی در آنجا مثل سگی است که پارس نمی کند و شاید بهتر است بگوئیم هنوز پارس نکرده است. جایی که خشونت امپریالیستی آشکار تر است. تا چه مدت این اوضاع به این حال باقی می ماند؟

ایالات متحده آمریکا می تواند با اطمینان به وقایع اخیر نگاه کند. در منطقه خلیج خیزش بحرین که میتواند پایگاه آمریکا را دچار مخاطره کند، توسط یک مداخله ضدانقلابی به سبک سال ۱۸۴۹ سرکوب شد. سنگر و استحکامات یمن در مبارزه علیه سلفیه بنظر می رسد که شکننده باشد. اما دیکتاتور حاکم هنوز برجاست. در مصر و تونس با وجود اینکه حاکمان رفته اند اما دیوانسالاری ارتش در قاهره رابطه بسیار خوبش با پنتاگون هنوز دست نخورده است. علاوه بر این

بزرگترین نیروی جامعه مدنی این کشورها یک اسلام رام شده است. در گذشته چشم انداز یک دولت از اخوان المسلمین و یا دولت منطقه ای از سوی گروه های محلی آنان برای واشنگتن یک هشدار حاد بود اما غرب با ترکیه یک موقعیت آرام را داراست تا در کشورهای عربی بهترین سیاست های جهان را عرضه کند. آک پ ۵ نشان داد که یک دمکراسی لیبرال اما مومن که باطوم را درست بمانند قرآن در دستش دارد می تواند وفادار به ناتو و نئولیبرالیسم باشد و آماده است برای این منظور ابزار ارباب و سرکوب را بکار گیرد. هنگامی که در قاهره یا تونس یکی مثل اردوغان پیدا شود، واشنگتن به هر دلیل با جایگزینی مبارک و بن علی راضی است.

با این پیش زمینه می توان مداخله نظامی به لیبی را از چاشنی و از ملزومات دمکراسی که غرب می خواهد دانست و اینکه آنان بدینوسیله کاندیدای جدیدی را برای ورود به جامعه بین الملل آماده میکنند. در حالیکه شرکت قدرت جهانی آمریکا بیشتر یک چیز لوکس تا لازم بود، ابتکار عمل حمله ناتو از سوی فرانسه و انگلستان ارائه گشت. پاریس رهبری را در دست گرفت تا بدین وسیله رابطه دولتش با بن علی و مبارک را از ذهن ها بیرون کند و از این روی افکار رای دهنده گان خود را به نفع خود برگرداند. لندن هم در این مسئله شرکت نمود تا کامرون به آرزوی خود یعنی پای گذاشتن در جای بلیرز برسد: در کاهش موقعیت اسرائیل در سال ۱۹۵۶، پوشش آکسیون شورای همکاری خلیج و لیگای عربی (اتحادیه عربی) قرار داشت. اما قذافی ناصر نبود و اینبار اوباما بدون اینکه از عواقبش بترسد می توانست همچنان ادامه دهد - پروتکل سیاست هژمونی طلبانه نیاز داشت که آمریکا فرماندهی را بعهدہ بگیرد و این امر را با موفقیت انجام دهد و این در حالی بود که کشورهای بلژیک و سوئد مبارزات خود را در هوا نشان دهند.

وقایع پس از وقوع شورش ها اوضاع جهان عرب را حتی هنوز خراش سطحی هم نداده است. بی اعتمادی به قدرت هژمونی طلب، نگرانی منافع ملی، همدردی با شورشیان لیبی و امید به پایان سریع همه در رابطه با عکس العمل خاموش به بمباران اخیر غربی ها قرار میگیرند. در جهان عرب ناسیونالیسم غالباً آنچنان ارزشی نداشته است. اغلب کشورهای منطقه بغیر از مصر و مراکش محصول ساخته و پرداخته امپریالیسم غربند. اما در کشورهای جنوب صحرای آفریقا و فرا تر از آن، گذشته استعماری مانعی برای ظهور هویت های فرا استعماری نبود. به این معنا یک ملت عربی امروز درست بمانند هر کشور دیگری از یک هویت

جمعی و واقعی و پایدار برخوردار است. اما یک تفاوت هم وجود دارد. آنهم شاخص‌های فرهنگی، زبان و مذهب بود – و هست – که وحدتش را در متون مقدس پیدا میکند و این چنان قدرتمند و تعیین کننده است که خود تصویری از هر کدام از این کشورها را با ایده یک ملت واحد عرب پیوند می دهد. این ایده آل به یک ناسیونالیسم مشترک عربی – نه مصری یا عراقی یا سوریه ای – تغذیه داده و میدهد.

از این روی هم رشد، فساد و شکست ناصریسم و بعثیسم، این‌ها دیگر زنده نخواهند شد و جهان عرب باید دوباره خود را بازیابد و کشف کند اگر که می خواهد از شورش، یک انقلاب به وقوع بپیوندد. آزادی و برابری و عدالت می بایست از نو با هم پیوند برقرار کنند. اما بدون همبستگی در یک منطقه ای که دائما این همه آسیب دیده و شخم زده شده، خطر ابتلا به پوسیدگی همواره وجود دارد.

زیرنویس:

۱ – واژه عربی برای آواره کردن و راندن فلسطینی‌ها از مناطق تحت قیمومیت بریتانیا در هنگام جنگ‌های استقلال طلبانه اسرائیلی ۱۹۴۸/۴۹

۲ – یک تینک تانک در واشنگتن

۳ – بریتانیائی‌ها ساحل شمالی خلیج فارس را در قرن ۱۹ و ۲۰ ایالت تروسیال می نامیدند

۴ – حتی بعد از از بین رفتن استعمار تا سال‌های ۱۹۵۰ فرانسه نفوذ غربی خود را بر سیاست تونس می گذاشت.

۵ – آدالت روله و کالینما: حزب توسعه و عدالت

---

## گزارشی از وضعیت زنان زندانی

# سیاسی در مرداد ۱۳۹۰